

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در فرمایشات مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) است. ایشان بعد از اینکه برای قدرت شرعی سه معنا مطرح کردند دو فرع را عنوان ذکر می‌کنند. يك فرع این است که اگر دو واجب که هر دو مشروط به قدرت شرعی هستند؛ اما یکی مشروط به قدرت شرعی به معنای دوم و دیگری مشروط به قدرت شرعی به معنای سوم است.

واجبی که مشروط به قدرت شرعی به معنای دوم است بر واجبی که مشروط به قدرت شرعی به معنای سوم است رجحان دارد. ما عرض کردیم وجه رجحان از معنای قدرت شرعی دوم و سوم به خوبی استفاده می‌شود. طبق معنایی که ایشان بیان کردند، در قدرت شرعی به معنای سوم واجب در صورتی وجوب دارد که مانع مولوی در کار نباشد، اینجا نفس تکلیف اول که مشروط به قدرت شرعی به معنای دوم است مانع مولوی می‌شود لذا دومی فعلیت ندارد و اولی فعلیت دارد و رجحان پیدا می‌کند. بعد اشاره کردند که ما برهان این را در ذیل قسم رابع از اقسام ورود من الجانبین ذکر کردیم. مناسب است که مسئله‌ی ورود من الجانبین را مقداری مورد توجه قرار بدهیم ببینیم مقصود ایشان چیست و اساساً آیا ورود من الجانبین میان دو دلیل ممکن است یا ممکن نیست؟

ادامه کلام مرحوم صدر (ورود من الجانبین)

ایشان در ورود من الجانبین ابتدا این تعبیر را دارند و می‌فرمایند «فهو إنما يتعقل فيما إذا كان في كل من الدليلين تقييد بعدم الآخر» ورود من الجانبین تنها جایی تصویر می‌شود که هر يك از این دو دلیل و حکم، مقید به عدم دیگری شود. ما عنوان «الف» و «ب» را برای اینکه سهولت در فهم پیدا شود می‌آوریم. می‌گوئیم «الف» در صورتی تنجز و فعلیت دارد که «ب» نباشد یعنی «الف» مقید است به عدم «ب» از آن طرف «ب» هم مقید به عدم «الف» است. می‌فرمایند اگر این تصویر را به میدان بیاوریم ورود من الجانبین درست می‌شود پس اگر یکی مقید به عدم دیگری نباشد ورود من الجانبین معنا ندارد و معقول نیست و تصور نمی‌شود. این را به عنوان يك ضابطه‌ی کلی برای ورود من الجانبین ذکر می‌کنند.

بعد می‌فرمایند در اینکه يك حکم مقید به عدم دیگری شود چهار قسم متصور است: الف- مراد از عدم، عدم فعلی است ب- مراد از عدم، عدم لولایی است ج- نوعی از عدم فعلی اما نه عدم فعلی مطلق بلکه عدم فعلی مقید به يك قیدی د- از دل قسم دوم و سوم قسم چهارم را تصویر می‌کنند.

می‌فرمایند اگر دو حکم در شریعت داریم و حکم «الف» مقید است به اینکه حکم «ب» نباشد مطلقاً یعنی اصلاً وجود خارجی نباید داشته باشد که در نتیجه اگر «ب» وجود پیدا کرد رافع «الف» است و عکسش اگر بگوئیم حکم «ب» مقید به اینست که «الف» بالفعل در عالم خارج نباشد به طوری که اگر «الف» موجود بشود رافع «ب» می‌شود و از آن تعبیر به عدم فعلی مطلق کنیم. تحقق این قسم از اقسام ورود من الجانبین در عالم خارج محال است برای اینکه توقف الشيء علی نفسه لازم می‌آید. «الف» متوقف بر عدم «ب» است و «ب» متوقف بر عدم «الف» است در نتیجه «الف» متوقف بر خود «الف» می‌شود و عدم «الف» هم متوقف بر عدم «الف» می‌شود. هر چند در فلسفه می‌گویند قانون علیت و معلولیت در اعدام معنا ندارد ولی لازمه‌ی این بیان این است که «الف» متوقف بر «الف» می‌شود و باء هم متوقف بر باء می‌شود. لذا به تعبیر من قسم اول را باید کنار بگذاریم^[1].

قسم دوم (عدم فعلی لولایی)

اما قسم دوم، هر يك از دو حکم مقید است به عدم دیگری، منتهی نه عدم فعلی مطلق بلکه به تعبیری که ایشان می‌کنند عدم لولایی. منظور ایشان از عدم لولایی چیست؟ عبارت ایشان این است که «أن يكون الدليلان متكفلين لحكمين مشروطين بعدم وجود الآخر» هر حکمی مشروط به عدم دیگری است اما «لا مطلقاً» نه عدم مطلق و بگوئیم اصلاً نیست. «بل عدمه علی تقدير عدم الأول» یعنی حکم «الف» مشروط است به عدم «ب» منتهی این عدم «ب» که در فرض عدم «الف» است. می‌گوئیم یعنی چه؟ می‌گویند «أى أن كلاً منهما موقوف على العدم اللولائى للآخر لا العدم الفعلى، فلا دور».

می‌گوئیم يك مقدار برای ما توضیح بدهید. می‌فرمایند «و هذا یعنی أنه موقوف على عدم تمامية مقتضى الحكم الآخر فى نفسه حتى إذا لم يكن الأول موجوداً» عدم لولایی یعنی «الف» موقوف بر عدم «ب» است، عدم «ب» یعنی این «ب» مقتضی ندارد حتی اگر «الف» موجود نباشد. در فرض اول می‌گوئیم در فرضی که «الف» موجود است «ب» مقتضی ندارد اما الآن می‌گوئیم حتی اگر «الف» هم موجود نباشد «ب» مقتضی ندارد.

مثال معروف توارد من الجانبین اینست که کسی برای اینکه حج نرود و مستطیع نشود نذر کند هر سال عرفه را در کربلا باشد کما اینکه برخی از بزرگان این نذر را داشتند. سوال این است که حج واجب است یا از باب وجوب وفای به نذر باید به نذر وفا کند و این آدم اصلاً مستطیع نمی‌شود؟ مرحوم صدر در بعضی از اقسام بحث توارد من الجانبین این را تحلیل می‌کنند.

در این قسم می‌فرمایند «و مثاله ما لو فرضنا أن كلاً من دليلي وجوب الحج و وجوب الوفاء بالنذر مقيد بعدم الآخر كذلك» وجوب حج به نحو عدم لولایی مقید به عدم وجوب وفای به نذر است یعنی وفای به نذر واجب نیست و اقتضای وجوب ندارد حتی اگر حج واجب نباشد. از آن طرف می‌گوئیم وجوب وفای به نذر مقید است به عدم وجوب حج یعنی حج واجب نباشد حتی اگر وفای به نذر هم واجب نباشد.

در فرض قبلی مسئله روی عدم فعلی بود و می‌گفتیم «الف» مقید است که بالفعل این «ب» نباشد و «ب» مقید است به اینکه «الف» بالفعل نباشد در نتیجه هر کدام توقف بر خودشان پیدا می‌کردند و دور لازم می‌آمد. اما ایشان می‌فرمایند اگر در قسم دوم مسئله‌ی عدم لولایی را مطرح کنیم دور لازم نمی‌آید چون می‌گوئیم «الف» مقید است به عدم «ب» به نحو عدم لولایی و عدم لولایی یعنی اینکه اگر «الف» هم نباشد این مقتضی ندارد و در نتیجه هیچ کدام به فعلیت نمی‌رسند. می‌فرمایند «و فى ذلك لا يمكن أن يصبح شيء من الحكمين فعلياً» هیچ کدام فى نفسه مقتضی ندارند. «إذا بقينا و هذين الدليلين، لعدم توفر الشرط المذكور فى شيء منهما».

علت مطرح کردن کلام مرحوم صدر این است که این فکر برای ما ارزش دارد ببینیم آیا در میان ادله فقط ورود من احد الجانبین داریم یا ورود من الجانبین هم قابل تصویر است. ایشان ورود من الجانبین را تصور کرده و يك شرط تعقلی برایش گذاشته. ضابطه‌ی تعقلی ورود من الجانبین جایی است که یکی مقید به عدم دیگری بشود منتهی اینکه یکی مقید به عدم دیگری بشود چهار تصویر دارد که بعضی از تصاویرش محال است. صورت اول چون مستلزم دور است محال است.

صورت دوم محال نیست اما لازمه‌اش این است که هیچ يك از این دو تا حکم فعلیت نداشته باشد پس نه تراحم و نه تعارض است. کأن لم یکن است. مثل اینست که بگوئیم ورود جایی است که بالأخره یکی باید مقدم بشود اما چگونه باید مقدم بشود که ایشان چهار قسم ذکر کردند^[2].

مشکله سر قسم سوم است این را دقت کنید خودتان هم عبارات را بخوانید ان شاء الله فردا تمام کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] □ بحوث فی علم الأصول، ج 7، ص: 54: الأول- أن يكون الدليلان متكفلين لحكمين مشروطين بعدم وجود حكم آخر يعارضه أو يزاحمه مطلقاً، كالدليل الدال على وجوب الحج مع الدليل الدال على وجوب النذر بعد فرض أن كلاً منهما مشروط بعدم الآخر، بحيث يكون ثبوت كل منهما رافعاً لموضوع الآخر و وارداً عليه. و هذا القسم من التوارد غير معقول في نفسه، لأنه مستلزم لتقيد كل من الخطابين بعدم الآخر المستلزم لتوقف كل منهما على عدم الآخر، و هو دور، نظير ما يقال، فيما إذا ادعى توقف الضد على عدم ضده الآخر، و بهذا الاعتبار سوف يقع التنافي بين الدليلين لا باعتبار اجتماع الحكمين، فإن المفروض أن كلاً منهما مشروط بعدم الآخر فلا يعقل اقتضاؤهما للجمع بين الحكمين، بل لأجل القطع بكذب أحد الظهورين لاستحالة صدقهما معاً.

[2] □ بحوث فی علم الأصول، ج 7، ص: 54 و 55: الثاني- أن يكون الدليلان متكفلين لحكمين مشروطين بعدم وجود الآخر لا مطلقاً، بل عدمه على تقدير عدم الأول، أي أن كلاً منهما موقوف على عدم اللولائي للآخر لا لعدم الفعلی، فلا دور، و هذا یعنی أنه موقوف على عدم تمامية مقتضى الحكم الآخر في نفسه حتى إذا لم يكن الأول موجوداً. و مثاله ما لو فرضنا أن كلاً من دليلي وجوب الحج و وجوب الوفاء بالنذر مقيد بعدم الآخر كذلك. و في ذلك لا يمكن أن يصبح شيء من الحكمين فعلياً إذا بقينا و هذين الدليلين، لعدم توفر الشرط المذكور في شيء منهما. نعم لو علمنا من الخارج بوجوب أحدهما تعييناً أو تخييراً كان ذلك الحكم المعين أو أحدهما المخير فعلياً، و كذا لو علمنا بوجوب أحدهما إجمالاً، فإنه يكون مورداً لقوانين العلم الإجمالي.